جلسه 231

شنبه 21/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر ندانستیم که هیئت قید خورده است یا ماده، مثلا مولا اول فرمود تصدق علی فقیر، بعدا نفهمیدیم که فرمود إذا قمت فتصدق که می شود قید هیئت، یا فرمود تصدق قائما که می شود قید ماده. چه بکنیم؟

سه وجه ذکر شد برای اینکه اثبات بکنند که باید ملتزم بشویم که هیئت قید نخورده است و ماده قید خورده است. نتیجه این می شود که باید فتوی بدهیم به وجوب تصدق قائما.

وجه ثالث این بود که گفته شد اگر ماده قید بخورد که روشن است. تصدق قائما روشن است که ماده اطلاقش از بین می رود. اگر هم إن قمت فتصدق باشد که هیئت قید خورده است، باز نتیجه اش این می شود که دیگر محلی برای اطلاق ماده باقی نمی ماند. إذا قمت تصدق اگر باشد، این تصدق ولو قید مباشری نخورده، اما اطلاق هم ندارد نسبت به تصدق قبل القیام. مثل اینکه شارع وقتی می گوید إذا زالت الشمس فصلّ این نماز شامل نماز قبل از زوال شمس نمی شود، حتی اگر الله اکبرش را هم قبل از زوال شمس بگوئیم به درد نمی خورد. إذا زالت الشمس فصل، ولو این زوال شمس قید هیئت است، اما نتیجه این می شود که ماده هم که نماز است محلی برای اطلاق دیگر پیدا نمی کند که شامل نماز قبل از زوال شمس بشود.

پس نتیجه این می شود که چه مولا بگوید تصدق قائما، چه بگوید إذا قمت فتصدق، یقینا این تصدق شامل تصدق قبل القیام نمی شود. پس اطلاق تصدق نسبت به تصدق قبل القیام علم تفصیلی داریم که از کار افتاده و ساقط شده است. چه جور ما بیائیم اصالة الاطلاق در ماده جاری کنیم، اصالة عدم التقیید در ماده جاری کنیم بعد این را به جنگ اصالة الاطلاق در هیئت بفرستیم. اصالة الاطلاق در هیئت معارض ندارد، بلکه جارٍ بلامعارض. چرا؟ برای اینکه علم تفصیلی داریم که ماده اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام. فرق نمی کند چه تقیید مباشری خورده باشد و چه تقیید تبعی بخاطر اینکه هیئتش تقیید خورده است.

مرحوم آقای خوئی در جواب از این وجه فرمودند: اولا در برخی از فروض اطلاق ماده قابل فرض است. کجا؟ جائی که اگر قیام قید هیئت باشد حدوثش قید است، ولی اگر قید ماده باشد بقائش قید است. یعنی اگر مولا گفته إذا قمت فتصدق، حدوث قیام شرط الوجوب است، یک آن قیام بکنی ولو بعدش بنشینی باز وجوب تصدق هست. اگر قیام شرط هیئت باشد و قید هیئت باشد حدوثش قید هیئت است. ولی اگر قیام قید ماده باشد بقائش در زمان تصدق شرط است. یعنی یک آن قیام کنی بعد بنشینی و تصدق بکنی بر فقیر، اگر قیام قید تصدق باشد کافی نیست. چرا؟ برای اینکه قیام مقارن با تصدق شرط است نه حدوث قیام که یک آن قیام کنی بعد بنشینی بعد تصدق کنی. نه، اگر قیام شرط ماده باشد بقاء قیام شرط ماده است. ولی اگر قیام شرط وقید هیئت باشد حدوثش شرط است. خب در اینجا علم اجمالی که منحل نمی شود. چرا؟ برای اینکه اگر قیام شرط و قید هیئت و وجوب باشد حدوثش شرط است. آنوقت من یک آن قیام می کنم بعد می نشینم، اگر حدوث قیام شرط وجوب باشد مشکلی ندارم، در حال نشستن صدقه می دهم. اگر قیام قید هیئت باشد چون حدوثش قید است مشکلی پیدا نمی کنم. بعد از یک آن قیام می نشینم و بعد تصدق می کنم. إذا قمت فتصدق شاملش می شود و این تصدق اطلاقش این فرد را می گیرد. اما اگر قیام قید ماده باشد، شارع گفته باشد تصدق قائما، نخیر، ظاهرش این است که در هنگام تصدق باید قائم باشی. قبلش قیام کردی مهم نیست، مهم این است که در حال تصدق قائم باشی. خب اگر اینجور باشد که علم اجمالی منحل نمی شود. اصالة الاطلاق در ماده می گوید که تصدق مشروط به بقاء قیام نیست. معارضه می کند با اصالة الاطلاق در هیئت که می گوید وجوب تصدق مشروط به حدوث قیام نیست. اصالة الاطلاق در هیئت می گوید وجوب التصدق لیس مشروطا بحدوث القیام. اصالة الاطلاق در ماده هم می گوید التصدق لیس مشروطا ببقاء القیام. و ما علم اجمالی داریم یکی از این دو دروغ است.

بله بعد التعارض نوبت به اصل برائت می رسد، اصل برائت می گوید که قبل از حدوث قیام تصدق واجب نیست. حدوث قیام هم که شد یک برائت دیگری هم جاری می کنیم می گوئیم بقاء قیام هم شرط صحت تصدق نیست. نوبت به اصل عملی رسید اصل برائت است. ولی فرمایش آقای خوئی ره این است که علم اجمالی اصالة الاطلاق در هیئت را با اصالة الاطلاق در ماده از کار می اندازد و موجب تساقطشان می شود.

بله! در جائی که اگر قیام قید هیئت است حدوثش قید است، اگر هم قید ماده است باز حدوثش قید است، یا در هر دو فرض بقائش قید است، مشابه هم باشند. در این صورت مرحوم آقای خوئی فرموده ما هم قبول داریم که ماده اطلاق ندارد، یعنی چه شارع بگوید إذا قمت فتصدق، چه بگوید تصدق قائما، چون در هر دو حدوث القیام شرط است، یعنی اینجور فرض کردیم که اگر قیام قید هیئت باشد حدوثش قید است و اگر قید ماده هم باشد حدوثش قید است. بله اگر اینجور فرض کنیم علم داریم تفصیلا به عدم اطلاق ماده. یعنی تصدق شامل تصدق قبل از حدوث قیام نمی شود یقینا. تصدق قبل از حدوث قیام یقینا واجب نیست. یعنی تصدق قبل از حدوث قیام یقینا مصداق تصدق واجب نیست. یا بخاطر اینکه هنوز قید هیئت را ندارد یا بخاطر اینکه قید ماده را ندارد.

سؤال وجواب: مثل اینکه بگوید إذا حدث القیام فتصدق یا تصدق عند حدوث القیام.

می گوید اما یک مطلبی هست که اینجا اشتباه شده است وآن این است که اگر قیام بطور مستقیم شرط تصدق نشود وقید ماده نشود، عقلا واجب التحصیل نیست. دو تا مطلب است اینها با هم اشتباه شده است:

یک مطلب که ما هم قبول داریم این است که قیام چه قید هیئت باشد و چه قید ماده، تصدق قبل القیام مصداق واجب نیست. این مسلّم است. اگر قیام شرط وجوب باشد هنوز شرط الوجوب نیامده، و اگر قیام شرط واجب باشد خب هنوز شرط الواجب نیامده است. پس تصدق قبل القیام قطعا مصداق واجب نیست. این را قبول داریم.

اما مطلب دیگری هست و آن این است که تا قیام بطور مباشر و مستقم قید ماده یعنی تصدق نشود، مولا نگوید تصدق قائما، این قیام لازم التحصیل نیست. اصالة عدم التقیید المباشری در ماده که می گوید بگو تصدق بطور مستقیم تقیید نخورده به قیام. این اثر دارد. اثرش این است که دیگر قیام لازم التحصیل نیست. این اصالة عدم التقیید المباشری در ماده جاری می شود تعارض می کند با اصالة عدم التقیید فی الهیئة. اصالة عدم التقیید در هیئت می خواهد بگوید قبل از قیام باز وجوب تصدق هست و فعلی است. این نتیجه اصالة عدم التقیید در هیئت است. می گوید وجوب تقیید نخورده است به قیام، یعنی قبل از قیام وجوب هست. این یک طرف. اصالة عدم التقیید المباشری فی الماده هم می گوید بگو ماده هم بطور مستقیم تقیید نخورده به قیام، اثرش این است که تحصیل قیام لازم نیست.

آقای خوئی فرموده: شما گفتید ما می دانیم ماده اطلاق ندارد، قبول، ولکن می دانید ماده تقیید مستقیم خورده؟ این را که نمی دانید. می دانید ماده اطلاق ندارد یعنی تصدق قبل القایم قطعا مصداق واجب نیست، باشد، اما می دانید تصدق به عنوان ماده تقیید مباشری خورده به قیام؟ این را که نمی دانید و به اینکه علم تفصیلی ندارید. اصل عدم تقیید مباشری تصدق است بالقیام. اثرش هم این است که تحصیل قیام لازم نیست.

مرحوم آقای صدر می گوید: جناب آقای خوئی! وجوب تحصیل قیام از آثار تقیید مباشری ماده نیست. شما اشتباه می کنید. آن اشکال اولتان قبول است که گاهی اگر قیام شرط هیئت باشد حدوثش شرط است و اگر شرط ماده باشد بقائش شرط است. آن اشکالتان را قبول داریم. آنجا اصالة عدم تقیید الهیئة با اصالة عدم تقیید المادة با هم تعارض می کنند. آنجا را قبول داریم. اما جائی که هر دو مشابه هم هستند و مثلا در هر دو حدوث القیام مطرح است، اگر شرط وجوب است یعنی قید هیئت است حدوث القیام شرط است، اگر قید ماده هم هست و شرط الواجب است باز هم حدوث القیام شرط الماده است. در اینجا جناب آقای خوئی! اینکه شما گفتید لزوم تحصیل قیام از آثار تقیید مباشری ماده است، آنوقت اصالة عدم التقیید المباشری در ماده جاری کردید این اشتباه است. چرا؟ ایشان فرموده: لزوم تحصیل قیام از آثار ضمیمه شدن دو تا مطلب است: یک: اطلاق الهیئة، دوم: عدم اطلاق المادة. هر کجا این دو تا مطلب به هم ضمیمه شد تحصیل قیام لازم می شود. یعنی وجوب تصدق مطلق باشد، یعنی قبل از قیام هم وجوب تصدق اگر فعلی بود، اطلاق الهیئة درست شد. از آن طرف ماده که تصدق است اطلاق نداشت نسبت به تصدق قبل القیام. خب وقتی اطلاق نداشت یعنی فقط منطبق بود بر تصدق بعد القیام.

پس هیئت اطلاق داشت. وجوب فعلی برای تصدق مشروط به قیام نبود. از آن طرف متعلق آن وجوب هم تصدق مطلق نبود، تصدقی بود که منطبق می شد بر تصدق بعد القیام. معنایش این است که واجب است بر تو بوجوب فعلی ایجاد التصدق بعد القیام. خب باید تحصیل کنی دیگر. اطلاق هیئت که هست بر اساس اصالة الاطلاق در هیئت. از آن طرف ماده هم که اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام طبق ادعا و اعتراف خودتان که قبول کردید این ماده اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام. ماده که اطلاق نداشت بالوجدان و به علم تفصیلی به اعتراف خود آقای خوئی. از آن طرف هیئت هم اطلاق داشت، نتیجه اش وجوب تحصیل قیام است دیگر. همین الان که نشستی بر تو واجب است، چی بر تو واجب است؟ تصدق خاص. تصدقی که اطلاق نسبت به تصدق قبل القیام ندارد و منطبق است بر خصوص تصدق بعد القیام. خب ایجادش کن دیگر.

این فرمایش آقای صدر.

اقول: به نظر ما این فرمایش تمام نیست. چرا؟ برای اینکه تا مولا لحاظ نکند قیام را به عنوان قید واجب، تا لحاظ نکند در متعلق وجوب تصدق قائما را، بلکه ذات تصدق را لحاظ کند، وجهی ندارد که ما بگوئیم باید شما بروید تصدق قائما انجام بدهید. خب مولا که لحاظ نکرد. وقتی از من می خواست و بر من واجب می کرد لحاظ نکرد که التصدق قائما واجبٌ. بلکه لحاظ کرد ذات تصدق را. اگر اینجوری باشد ذات تصدق را لحاظ کرده است. لحاظ که نکرده تصدق قائما را. وقتی لحاظ نکرد تصدق قائما را، کی عقلاء می گویند تو باید ایجاد کنی تصدق قائما را؟ خب مولا که لحاظ نکرد تصدق قائما را در متعلق وجوب. آمد گفت التصدق واجب. خب این التصدق واجب چرا من بروم تصدق قائما را تحصیل کنم؟

پس اشکال ما این است که ما می گوئیم آن چیزی که عقل و عقلاء می گویند که باید تحصیل کنی قید واجب را، آن چیزی را که مولا لحاظ بکند و اخذ بکند در متعلق و ماده، او را لازم التحصیل می دانند. پس وجوب تحصیل قیام از آثار این است که مولا قیام را لحاظ بکند قیدا للتصدق. همان چیزی که آقای خوئی فرمود که وجوب تحصیل قیام از آثار تقیید مباشری ولحاظی تصدق است بکونه عن قیام. مولا اگر لحاظ نکند التصدق قائما را بلکه ذات تصدق را لحاظ کند. خب ذات تصدق را لحاظ بکند عقل حکم نمی کند که تو باید تحصیل کنی تصدق قائما را.

وإن شئت قلت: آن عدم اطلاق ماده ای که نتیجه تقیید هیئت است، إذا قمت فتصدق نتیجه تقیید وجوب به قیام این است که آن ماده اطلاق ندارد. آن تصدق شامل تصدق قبل القیام نمی شود. این عدم الاطلاق که نتیجه تقیید هیئت است این عدم الاطلاق وجوب تحصیل قیام را به ارمغان نمی آورد. چرا؟ برای اینکه مولا وقتی که گفت إذا قمت فتصدق در متعلق ذات تصدق را دید نه تصدق قائما را. و تا در متعلق لحاظ نکند مولا تصدق قائما را و طلب نکند تصدق قائما را، بلکه طلب کند ذات تصدق را، ولو این ذات تصدق ما بدانیم اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام، ولکن این به درد نمی خورد. چون شاید این اطلاق نداشتنش از ثمرات تقیید هیئت باشد. ما می گوئیم لزوم تحصیل قید یعنی قیام به نظر عقل و عقلاء از برکات این است که مولا در متعلق اراده اش در متعلق وجوبش اخذ کند قید قیام را. بگوید التصدق قائما واجب. و الا اگر اخذ نکند بلکه مهمل بگذارد بگوید التصدق واجب، و این التصدق مهمل باشد، چه لزومی دارد من بروم تصدق قائما را تحصیل کنم؟ برفرض التصدق واجب مهمل باشد و اصلا اطلاق نداشته باشد نسبت به تصدق قبل القیام، ولکن مولا که طلب نکرد تصدق قائما را از من. موقعی بر من لازم است تحصیل قیام که مولا طلب کند و اخذ کند قید قیام را در متعلق. اما اینکه آقای صدر فرموده است که بالاخره إذا قمت فتصدق هم بگوید تصدق اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام، تصدق قائما هم بگوید تصدق اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام، پس یقینا علی أی حال تصدق اطلاق ندارد نسبت به تصدق قبل القیام. اینجور اطلاق نداشتن ها کافی نیست برای اینکه عقل حکم بکند به لزوم تحصیل قیام. چون فوقش التصدق می شود مهمل. مهمل هم بشود قیدش لازم التحصیل نیست. به من چه، مهمل است، چه لزومی دارد تحصیلش؟ تا مولا در مقام اراده اش اخذ نکند تصدق قائما واجبٌ را چه لزومی دارد من تحصیل کنم.

سؤال وجواب: اصالة عدم التقیید المباشری فی المادة جاری می شود. ما علم تفصیلی نداریم به تقیید مباشری ماده.

شاهد بر این عرض ما این است که: به قول یکی از بزرگان می فرمود اول مطلبی که می گوئید ببینید به ارتکاز عرفی تان می توانید آن را قبول کنید بعد بروید فنی اش بکنید. شما اگر بدانید که مولا در یک خطابی گفته است که تصدق، بعد علم اجمالی پیدا کنید که یا مولا گفت إن قمت فتصدق یا گفت تصدق قائما. شما به نظر عرفی تان متحیر نمی مانید؟ از آن طرف مولا گفت تصدق، از آن طرف هم امروز یک چیزی فرمود، نمی دانم فرمود إذا قمت فتصدق یا فرمود تصدق قائما. آیا نمی گوئید عرف متحیر می ماند، یا می آیید فلسفه بافی می کنید ومی گوئید اصالة الاطلاق در هیئت جارٍ بلامعارض پس واجب است بر ما تصدق قائما. واقعا عرف اینجور می گوید یا نه عرف متحیر می ماند و رجوع می کند به اصل عملی.

به نظر ما اصالة عدم تقیید المادة بقید لحاظی و مباشری جاری می شود. چرا جاری نشود. اثر عرفی و عقلائی اش هم این است که قیام لازم التحصیل نیست. معارضه می کند با اصالة عدم تقیید الهیئة. تعارضا تساقطا. این چیزی است که به نظر ما می آید.

هذا کله إذا کان المقیِّد منفصلا.

### صورت متصل بودن خطاب تقیید

اما اگر مقید متصل بود؛

#### تفصیل بین اجمال مقید متصل و عدم اجمال

آقای صدر فرموده اند دو صورت دارد:

یکوقت مقید متصل مجمل است، مثل اینکه از اول مولا فرمود تصدق علی فقیر عند قیامک. خب این عند قیامک به وجوب می خورد یا به واجب؟ الله اعلم. این روشن است. می شود مجمل وباید رجوع کنیم به اصل عملی. که عرض کردیم اصل عملی اقتضاء می کند برائت از وجوب تصدق را قبل القیام.

اما یکوقت هست که مقید متصل مجمل نیست مبین است. مثل اینکه گفت تصدق علی فقیر و لا تجزئ الصدقة قبل القیام. خب این مجمل نیست بلکه روشن است. صدقه قبل القیام مصداق واجب نیست. نکته اش را نگفت. نکته نگفتن غیر از اجمال گوئی است.

آقای صدر فرموده اینجا مثل همان جائی است که مقید منفصل باشد. چرا؟ برای اینکه مقید متصل مجمل که نیست مبین است. هر مقید متصلی نمی توانیم بگوئیم مجمل است. مجمل آن چیزی است که مراد استعمالی اش روشن نیست. و الا اگر مراد استعمالی روشن است ولی نکته روشن نیست که چرا لا تجزئ الصدقة قبل القیام؟ چون قیام شرط وجوب است یا شرط واجب. نکته را بیان نکرد والا مراد استعمالی مشکلی ندارد. آقای صدر گفته است این مثل همان فرض انفصال مقید است.

آقای صدر هم که طبق وجه ثالث معتقد است که اطلاق هیئت جارٍ بلامعارض.

اقول: البته ما این فرمایش آقای صدر را قبول داریم که این خطاب مجمل نیست. تصدق و لا تجزئ الصدقة قبل القیام مجمل نیست. ولکن ما می گوئیم دیگر احسن حالا از مقید منفصل که نیست، ما آنجا هم قائل به معارضه شدیم.

حالا چرا کلام آقای صدر را قبول کردیم که این لاتجزئ الصدقة قبل القیام مجمل نیست؟

من یک مثالی برای شما بزنم: اول یک خطابی گفته است که: ما لاقی البول نجسٌ. بعد در کنارش گفت و إن اصاب ثوبک ماء الاستنجاء فلا بأس به. خب این لا بأس به یعنی لا بأس به این ثوب. مراد استعمالی روشن است. اما چرا لا بأس به این ثوب؟ آیا چون ماء الاستنجاء نجس نیست، کما علیه جماعة، یا نه ماء الاستنجاء نجس است ولی منجس ثوب نیست کما علیه جماعة آخرون؟ نکته معلوم نیست، و الا مراد استعمالی مشکل ندارد. اینجا عرف چکار می کند؟ آیا به عموم ما اصاب البول نجسٌ تمسک نمی کند برای حکم به نجاست ماء الاستنجاء؟ می گوید آقا فرمود ما اصاب البول نجس دیگر، خب ماء الاستنجاء هم ما اصاب البول است دیگر. حالا بعدش آقا فرمود و إن اصاب ثوبک ماء الاستنجاء فلا بأس به خب حکم کرد به طهارت ثوب. نکته اش را نمی دانستیم که آیا چون ماء الاستنجاء طاهر است یا نه نجس است ولی منجس ثوب نیست. حالا نکته اش را هم فهمیدیم. از کجا فهمیدیم؟ از همان عموم ما اصاب البول نجسٌ. به این نمی گویند مجمل. اتفاقا خیلی هم مبیّن است، کنار هم که قرار دادیم مطلب واضح می شود.

اینجا هم همینطور. اینجا هم گفت تصدق و الصدقة قبل القیام لیس مصداقا للواجب و لیس مجزئا. مثل همان وإن لاقی ثوبک ماء الاستنجاء فلا بأس به است دیگر، چه فرق می کند؟

سؤال وجواب: مراد استعمالی مبین است. می گوید تصدق قبل القیام مجزی نیست ومصداق واجب نیست. اما چرا؟ نکته را بیان نکرده است. آنوقت اطلاق تصدق می گوید من اطلاقم می گوید بر تو واجب است تصدق، اما اطلاق ماده علم تفصیلی داری به اینکه ماده اطلاق ندارد طبق بیان وجه ثالث که گذشت. البته ما قبول نکردیم. ما معارضه انداختیم بین اصالة الاطلاق در ماده با اصالة الاطلاق در هیئت. ولی این مطلب درست است.

هذا کله بناءا علی مسلک المشهور. خود مرحوم شیخ هم در مطارح الانظار فرموده اینها بر مذاق مشهور است که ما می گوئیم دوران بین رجوع قید به هیئت یا ماده. و الا ما که رجوع قید به هیئت را قبول نداریم، إذا قمت فتصدق هم اگر بود می گوئیم قید رجوع می کند به ماده، ما که این بحث دوران امر بین رجوع قید به هیئت یا ماده را نباید مطرح کنیم. مرحوم شیخ که ما هم جزء مریدان ایشان هستیم چطور بحث را مطرح کنند؟ انشاءالله فردا بررسی می کنیم.